

در جستجوی کبریت احمر

مهدی کهنانی زارع



مشهور است که های دگر در نخستین جلسه درس‌های تابستانی در دانشکده فلسفه ماربورگ به سال ۱۹۲۴ در بررسی اندیشه‌های ارسطو در باب زندگی‌نامه وی چنین گفت: «او به دنیا آمد، کار کرد و مرد». این اظهار نظر بیش از آن که در افق اندیشه وی بیانگر اعتقاد و یا عدم اعتقاد به پرداختن به چنین پژوهش‌هایی باشد، انتقادی است که در بررسی اندیشه‌ها در تاریخ فکر گریبان‌گیری هر جستاری است که می‌کوشد تا از طریق کندو کاو زندگی اندیش‌مندان و بررسی زندگی‌نامه و رفتارهای تاریخ‌مند آنان به شناخت آنان نائل شود. همو در نامه‌ای به کارل لوییت نوشت: «من به‌طور مشخص و واقعی خارج از «من هستم»، خارج از ریشه واقعی و فکری‌ام، محیطم، زمینه زندگی‌ام و هرآن‌چه از این امور در دس ترس من هم‌چون تجربه زنده‌ای که در آن زیسته‌ام قرار می‌گیرد، کار می‌کنم».

هرچند هر اندیش‌مندی فرزند زمانه خود است و در چارچوب عصر خویش و متناسب با پارادایم‌های آن می‌اندیشد و به عمل دست می‌یازد، اما به‌راستی اندک جنبش و تحولی که در جهان دانش و معرفت ایجاد می‌کند، ناشی از فرورفتگی‌های در ساحات درونی خویش و کاویدن «خود» و داشته‌ها و خواسته‌های خویش است. مرسوم، میان اهل تحقیق آن است که در بررسی زندگی‌نامه اندیش‌مندان به وقایع اتفاقیه زندگی آنان بپردازند. معلوم سازند که کی، کجا، با که، در چه سنی، فلان واقعه برایشان رخ داده است. اما فارغ از پاره‌ای اندیش‌مندان که به جهت اقتضائات عصری و مصری با طایفه‌ای از وقایع مختلف روبه‌رو بوده‌اند، مابقی اندیش‌مندان عمده حوادث حیاتشان منحصر در حالات و اندیشه‌های مرقوم



کلود عداس، در جستجوی کبریت احمر، فریدالدین رادمهر، نیلوفر، ۱۳۸۷



و نامرقومشان می‌باشد. از این رو، خواننده ظریف و واقعه‌شناسی می‌طلبد تا با بررسی آثار آن اندیش‌مند بتواند فصل ممیز زندگی‌نامه متفکر و غیر آن را ترسیم کند. پرداختن، به زندگی‌نامه نخبگان تا آن‌جا که به وقایع متعارف زندگی آنان بازمی‌گردد، شاید نهایتاً در حد شناخت «او به دنیا آمد، کار کرد و مرد» بیشتر نباشد، اما آن‌چه در بررسی چنین انسان‌هایی متوقع است، بیش از آن که شگفتی‌های واقع در زندگی آنان باشد، ژرفای لحظاتی است که از درون خویش به همه مفاهیم و رخداد‌های زندگی داده‌اند. شاید در حکایت زندگی مولانا جلال‌الدین منقبت‌نویسان و حادثه‌جویان عمده توجه را بیشتر بر شگفتی این برخورد و عجایب آن کشانده باشند و هرچه بیشتر در ناگهانی‌ واقعه و غرایب آن تأکید کرده‌اند، اما به‌راستی آن‌چه خود مولانا در دیباچه دختر روم به ما در باب ایام اندیشه‌ورزی خود پیش از طلوع شمس می‌گوید با آن‌چه تذکره‌نویسان در باب او نقل کرده‌اند، متفاوت است. او صراحتاً با ما می‌گوید که:

نقش جان خویش من جستم بسی

هیچ می‌نمود نقشم از کی

گفتم آخر آینه از بهر چیست

تا بداند هر کس کاو چیست و کیست

آینه آهن برای پوست‌هاست

آینه سیمای جان سنگی به‌هاست

آینه جان نیست الا روی یار

روی آن یاری که باشد زان دیار

گفتم ای دل آینه کلی بجو

رو به دریا آب برناید به جو

زین طلب بنده به کوی حق رسید

درد مریم را به خرمابن کشید

نکاتی که از این ابیات به دست می‌آید، آن است که اولاً مواجهه شمس با مولانا به‌رغم پاره‌ای پندارها به هیچ روی اتفاقی و ناگهانی نبوده و مولانا مدت‌ها پیش از مواجهه با شمس وی را در خلاق می‌جسته و خود را به چون اویی محتاج می‌یافته است. ثانیاً شمس در فرآیند خودشناسی مولانا تنها کسی نبوده که مورد توجه قرار می‌گیرد و مولانا اصنافی از مردمان را در این راه مورد توجه قرار می‌دهد، ولی کام وی از آنان بر نمی‌آید. ثالثاً آن‌چه شمس را به قونیه و نزد مولانا می‌آورد عمده طلب حقیقی تشنه‌ای است که آب حقیقت می‌جوید و این مولانا است که شمس را به قونیه می‌کشاند. پس تأمل در همین ابیات نشان می‌دهد که تفاوت فاحشی میان گفته‌های تذکره‌نویسان و آن‌چه مولانا خود نقد می‌نماید، موجود است و این بیش از آن‌که ریشه در تفاوت اسناد و نقل‌ها داشته باشد مرتبط به نداشتن راه ورود مورخان به ساحاتی درونی اینان است. جالب این‌که مولانا پس از این ابیات باز هم به‌رغم پندار عموم تذکره‌ها اولین احساس خود را پس از مواجهه با شمس تسلیم و عاشقی و ... نمی‌داند بلکه خویش را در گیر پرسشی هولناک در

واقعیت یا عدم واقعیت داشتن تصویر خود در آینه شمس می‌داند. او از خود می‌پرسد، نکند که این تصویر نیز چون تصاویر دیگری که در دیگر مردمان دیده باشم، ناشی از وهم و خیال باشد.

گفتم آخر خویش را من یافتم

در دو چشمش راه روشن یافتم

گفت وهمم کان خیال توست هان

ذات خود را از خیال خود بدان

باری در پرداختن به زندگی بزرگان باید دانست که بهترین زندگی‌نامه و مأخذ، نوشته‌های همانان است و به قول هایدگر «هرچه استادی بزرگ‌تر باشد بیشتر شخصیت او در پشت آثارش پنهان می‌شود».

به گمان نگارنده مهم‌ترین ویژگی اثر خانم کلود عداس در بررسی زندگانی ابن عربی آن است که علاوه بر تتبع عمیق و وسیع در منابع مختلف خطی و چاپی، وی توانسته سرفصل‌هایی از حیات ابن عربی را بررسی نماید که عمیقاً در نوشته‌های وی مورد توجه و اهتمام بوده است و کراراً آن‌ها را متذکر شده است.

2

مترجم فارسی این اثر آقای فریدالدین رادمهر، ترجمه این اثر را از روی ترجمه انگلیسی آن به انجام رسانیده که البته واجد پاره‌ای اصلاحات و اضافاتی است که در متن فرانسه آن موجود نیست. ایشان علاوه بر ترجمه روان و دقیق اثر - چنان‌که در دیگر ترجمه‌های ایشان نیز ملاحظه می‌شود، مقدمه‌ای سودمند در اهمیت پرداختن به بزرگانی چون ابن عربی و بیان کارنامه‌ای مختصر از تلاش ابن عربی پژوهان غربی و شرقی نگاشته است. هرچند بخش اخیر تلاش ایشان در مقدمه کامل و مفصل نیست و خود ایشان نیز چنین ادعایی ندارد (ص ۱۵). اما به‌راستی نویسنده به خطوط اصلی و افراد شاخص و کتب مهمی در این باب اشاره نموده است که خود می‌تواند ساختار نیکویی برای طرح‌های مفصل‌تر در این باب فراروی علاقه‌مندان به سیر ابن عربی پژوهی را در اختیار بگذارد. توجه غریبان به ابن عربی از اسین پالاسیوس، کشیش اسپانیایی آغاز شد. و وی در این راه علاوه بر بررسی زندگی و اندیشه و تحلیل آبخورها و مشابهاات فکری وی با اسلاف خود، به مقایسه وی با عارفان مسیحی پرداخت. پس از وی نیکلسون، که در جامعه ما بیشتر با تحقیقات مولانا‌شناسانه مشهور است، به بررسی پاره‌ای از آثار ابن عربی پرداخت و در این راه یادداشت‌هایی از خود در باب فصوص و نیز ترجمه‌ای از ترجمان الاشواق به انگلیسی برجا گذاشت. اما مهم‌تر از این دو اثر، تأثیر نیکلسون به تربیت شاگردانی علاقه‌مند به ابن عربی و تحقیق پیرامون او برمی‌گردد. یکی از این شاگردان ابوالعلا عقیفی بود که بسیار در این وادی کوشید و مهم‌ترین اثر وی تصحیح منقحی از فصوص الحکم بود. هانری کربن، توشیهیکو ایزوتسو، ساچیکو موراتا، سیدحسین نصر، ویلیام

چیتیک، رالف آستین، استفان هیر تنشتاین، عثمان اسماعیل یحیی و ابراهیم مدکور (مصححان فتوحات)، سلیمان العطار، محمود محمود الغراب، سهیله عبدالباعث الترحمان، نصر حامد ابوزید، هیفرو دیر کی، سیدجلال الدین آشتیانی، نجیب مایل هروی، محمد خواجوی، محسن جهانگیری مجموعه‌ای از کسانی هستند که در صد سال اخیر به حوزه‌های مختلف ابن عربی پژوهی جانی تازه بخشیده‌اند و مترجم در مقدمه خود به اختصار از تلاش آنان سخن گفته است.

3

کلود عداس می‌کوشد تا با نقد و بررسی تلاش‌های پیشین در باب زندگی ابن عربی اثر خویش را آغاز نماید. وی معتقد است نبود منابع اصیل و عدم مراجعه به نسخ خطی از ناحیه پاره‌ای از ابن عربی پژوهان - چون پالاسیوس - موجب شده که اینان در گزارش دقیق و جامعی از حیات وی ناکام بمانند. وی حتی عثمان یحیی را نیز از ورود در چنین اظهار نظرهای آلوده به خطا و ناپژوهیده، مبرأ نمی‌داند. عداس بر آن است که در نوشتن شرح حال ابن عربی باید روش‌شناسی دقیقی را در ارتباط با منابع دست اول و دست دوم پیش گرفت. دسته اول شامل تذکرها و طبقات الاعلام و دسته دوم حاوی مناقب‌نویسی و طبقات‌الاولیا می‌باشد. وی معتقد است تلاش برخی از محققان چون پالاسیوس عمدتاً بر منابع دوم است و از این رو، شدیداً جانب‌دارانه و متعصبانه (ص ۴۶) می‌باشد و مملو از افسانه‌ها و خیالات و حکایاتی غریب و ساختگی است. او یکی از دیگر از مشکلات پژوهش‌گران حیات ابن عربی را آن می‌داند که آنان در ارائه تصویری فرهنگی، اجتماعی و سیاسی از محیط وی غفلت ورزیدند و در ترسیم فضای اندلس و وقایع بسیار مهمی چون نهضت رانکویستا، جهاد صلیبی و حمله مغول تحقیقی بایسته نمودند.

کلود عداس روش خود را در شرح حال نویسی ابن عربی چنین بیان می‌دارد: «تیت من به نحو خاص تدوین یک شرح حال است. در قدم نخست اعتنا به اسفار عقلانی و روحانی ابن عربی خواهد شد. البته تا جایی که مقدور است این اسفار را اساساً در بطن متون تاریخی و دینی آن زمان پی خواهد گرفت ... در جنب این اهداف، مضامین اصلی تفکرات وی که مدت‌های مدیدی در دهه‌های اخیر مورد تدقیق و تفحص واقع گشته است، بررسی خواهد شد» (ص ۴۹). عداس به درستی دریافته که بهترین راه نوشتن زندگی‌نامه اندیش‌مند درون‌گرایی چون ابن عربی دقت و کندوکاو در نوشته‌های اوست، از این رو زندگی‌نامه ابن عربی در این نوشته صرفاً به مجموعه‌ای از وقایع تاریخ و زمان‌مند صرف در جغرافیایی خاص فرو کاست نشده و گویی مخاطب در اندیشه‌ها، احوال و مواجهه شیخ اکبر با او همراهی می‌نماید.

عداس در ده فصل به ذکر جزئیات حیات ابن عربی اهتمام ورزیده است و در این راه هر آن چه را با شرایط جغرافیایی و تاریخی عصر وی مربوط می‌شده، بیان نموده است. فصل نخست به بیان موقعیت اندلس و اهمیت آن در فتوحات اسلامی و تصاویر دوست‌داران آن و اقوال پاره‌ای از گویندگان دلبسته به آن پرداخته است. هم‌چنین در این فصل به مهاجر بودن خاندان ابن عربی و موقعیت سیاسی و اجتماعی آنان اشاره می‌کند. ابن عربی از معدود عارفانی است که بر نسب خود مفاخره کرده است:

أنا العربي الحاتمی اخو الندی
لنا فی العُلا المجد القدیم الموثل

و به ذکر جزئیاتی از خاندان خود پرداخته و برای هر یک مقامات و احوال شگفتی ذکر کرده است، برای نمونه وی مادر خویش را بانوی متدینی می‌داند که زنان عارفه به مقامات معنوی وی غبطه می‌خورند. یحیی بن یغان و ابومسلم خولانی دایی‌های وی از عارفان و عابدان عصر هستند. عموی وی عبدالله بن محمد نیز پس از ۸۰ سالگی قدم در راه عرفان گذاشت. پسر وی علی بن عبدالله از عرفای تونس است. این جزئیات از خاندان وی عمدتاً توسط خود او در آثارش بیان شده است. چنان‌که ابن عربی از خاندان خود می‌گوید او در یک خانواده کاملاً آشنا به عرفان متولد شد و رشد یافت. جالب آن‌که حاکمیت اندلس در عصر ابن عربی با گروهی به نام موحدین بود که آنان نیز علایق عرفانی داشتند و قرائشان از اسلام ریشه در اندیشه‌های غزالی داشت. وی در سال‌های زندگی در روسیه و اشبیلیه به آموختن ادبیات، انس با شعر و شکار مشغول بود که در زندگی خود از آن با عنوان دوران جاهلیتی یاد می‌کند.



فصول دوم تا چهارم به ورود ابن عربی به جرگه عارفان و متصوفه و تحصیلات وی می‌پردازد. سال ۵۸۰ هـ ق سالی است که وی علناً در طریقت وارد می‌شود. وی صراحتاً بیان می‌دارد که «در بیست سالگی در ظل نام بدیع خداوند از طریق کشف، به مقام عقل اول راه یافتیم». هر چند وی در طول حیات خود با بیش از ۳۰۰ تن از علما و شیوخ متصوفه دیدار و گفتگو داشته و از آنان کسب فیض کرد، اما به نظر می‌رسد آن‌که بیش از همه در ورود و تقرر وی در طریق تصوف نقش داشته ابوعباس احمد عریفی است. ابن عربی از عرفایی بود که به نحو موازی علاوه بر فراگرفتن علوم باطن، علوم ظاهری را نیز به‌جد دنبال می‌کرد و علاوه بر فقه، حدیث، قرائت و تفسیر که در روزگار وی آموختنش متداول بود، با کتب کلامی و فلسفی نیز آشنایی خوبی داشت. عداس آشکارا اعلام می‌دارد که حوزه مطالعات ابن عربی و نیز کثرت کتب مورد مطالعه وی در هر حوزه حیرت‌آفرین است. «اگر فهرستی مختصر و موجز از نویسندگانی فراهم آوریم که [مثلاً] درباره تصوف قلم می‌زدند و

ابن عربی در آثار خود به آنها ارجاع داده است «آن گاه در می‌یابیم که حتی یکی از مشهورترین آنان نیز از قلم نیافتاده است» (ص ۱۹۱ و ۱۹۲).

فصول پنجم تا هشتم اغلب به بیان سفرهای ارضی و سماوی ابن عربی می‌پردازد و براساس نوشته‌های ابن عربی آن چه بر او گذشته به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. کثرت گزارش‌های ابن عربی از سفرهای معنوی اعم از ارتباط با مردگان، جنیان، ارواح، عوالم گوناگون و غرایب احوال و بهرآستی که حیرت‌آور است و کلود عداس با پیشین و انتخابی محققانه به بررسی طایفه‌ای عظیم از این خوارق پرداخته است و ابن عربی را در خط سیر حرکت ارضی‌اش از مرسیه، اشبیلیه، قرطبه، مصر، عراق، حجاز، آناتولی، فاس (مراکش) و تودیع به مشرق همراهی می‌کند.

در این فصول احاطه مؤلف به آثار ابن عربی و وقایع عصر وی خواننده را مجاب می‌کند که آن چه در برابر اوست واقع شده است و کم‌تر مطلبی است که به گمان و حدس نویسنده مبتنی باشد.

نویسنده در فصل نهم به نقل از کتاب مبشرات ابن عربی بیان می‌دارد که شبی در مکه با نگاه به سیمای شاگردان و تابعان

خویش و بسیاری از اهل تصوف دچار یأس کامل گشت و احساس کرد که باید آنان را ترک گوید و به گوشه‌ای به اعتکاف بنشیند. «شوق را از دست بدمادم و عزم کردم هم خود را صرف خویش کنم و مردان سلوک را به سرنوشتشان سپارم» (ص ۳۷۱). این اندیشه منجر به دیدن خوابی شد که در آن ابن عربی خود را در قیامت در محضر الهی ملاحظه می‌نماید و حق بدو می‌فرماید «همه آن چه از تو می‌خواهم آن

است که بندگانه را نصیحت کنی، بعد از این مکاشفه بود که من به تعلیم مردمان پرداختم و راه روش طریقت را به آنان نشان دادم و از مهالک و خطرات راه انذار دادم و مخاطب من همگان از جمله فقها و فقراء و صوفیان و مؤمنان عامی بود» (ص ۳۷۱). این واقعه فارغ از جزئیات قابل مناقشه‌اش اشاره‌ای صریح به رسالت جهانی عارفان در روشن و گرم نمودن خلاقیت در راستای سنت نبکوی موعظه حسنه و نصیحت از جانب اولیا و انبیای الهی دارد. این ادعای رسالت در تئوری و نصیحت خلق، خاص ابن عربی نیست و همتای بزرگوار وی مولانا جلال‌الدین نیز در مواضع متعددی از آثار خود به این رسالت تصریح می‌کند؛ از جمله در مقطعی از دفتر سوم می‌فرماید:

هین بگو که ناطقی جو می‌کند
تا به قرنی بعد ما آبی رسد
گرچه هر قرنی سخن آری بود
لیک گفت سالفان یاری کند

یا در مکاشفه‌ای که در قرب الهی برای وی واقع می‌شود از حق تعالی می‌پرسد که حال که به مقام توبه نائل شدم با من چه

خواهی کرد؟ حق او را به هدایت خلق اشارت می‌نماید.

گفتم اکنون باز می‌داری در این محفل مرا

یا مرا گویی برو در عرصه بازار، مست؟

گفت نی نی ساریان ما تویی ای شمس دین

رو مهار اشتران گیر و بکش قطار، مست

این واقعه در مشی ابن عربی در مواجهه با مسلمین به‌ویژه حاکمان و امرا تأثیر به‌سزایی گذاشت. وی برخلاف روش سابقش که در غرب هرگز به قصر سلاطین نمی‌رفت و دیگران را نیز از چنین دیدارهایی منع می‌کرد، در شرق به قصر حاکمان و امیران آمد و شد داشت و آنان را به‌جد به احترام شریعت و سپردن طریق صلاح و فلاح نصیحت می‌کرد (ص ۳۷۳).

فصل پایانی این اثر به سال‌هایی که ابن عربی در دمشق توطن داشته تا زمان رحلت او می‌پردازد. اگر از سال‌های اقامت ابن عربی در زادگاهش بگذریم، تقریباً هیچ جایی را نمی‌یابیم که وی به میزانی که در دمشق سکونت یافت توانسته باشد وی را در خود قرار دهد و وی از سال ۶۲۰ ه.ق در آنجا توطن یافت. ابن عربی در این شهر با اصناف مختلف خلق از علما و

صوفیه، امراء، عوام و ... در ارتباط بود و به دیدار اولیا و کمترین نائل آمد. شاگردان متعددی از جمله بدرالحبشی، اسماعیل سودکین و صدرالدین قونوی همواره ملازم وی بودند. در همین شهر بود، که اثر بی‌نظیر خویش - فصوص الحکم - را آفرید و نیز بسیاری از آثار ناتمام خود را تکمیل نمود. وی در ۲۲ ربیع الاخر (و یا به روایتی دیگر در ۲۸ ربیع الاخر) سال ۶۳۸ ه.ق روح خویش را برای



ابد به حق سپرد و بدن مطهرش را که رنج سال‌ها ریاضت و سفرهای طاقت‌فرسا بر خود هموار کرده بود در آرامگاه خانوادگی نبی زکی در روستای صالحیه در دامنه کوه قاسیون دفن کردند. کلود عداس در فرجام کتاب خویش به پاره‌ای از تأثیرات ابن عربی طی قرون اخیر اشاره می‌نماید و نشان می‌دهد که چگونه او در خاک دمشق آرام گرفت، اما خلقی کثیر را با آثار شورانگیز و معرفت‌آفرین خویش بی‌قرار ساخت. همان که در واقع‌های در شروع دیوان المعارف سال‌ها پیش از عالم‌گیر شدن آثار و پیامش بالصراحه اظهار نمود (ص ۴۷۵).

نگارنده بر آن است که در باب زندگی‌نامه ابن عربی اثری به جامعیت، عمق و روش‌مندی و ثاقبت و اعتبار این کتاب وجود ندارد و برخی از جزئیاتی که در این نوشته توسط محقق مورد توجه قرار گرفته از ناحیه هیچ محقق تاکنون ذکر نشده است، با این کتاب هم زندگی ابن عربی شناخته می‌شود و هم با دنیایی که وی در آن زندگی می‌کرد، آشنا می‌شویم و هم از دغدغه‌ها و عقاید او خبر می‌یابیم و هم تاریخ دقیق عصر وی و نوشته‌های او را می‌یابیم.